

بحث در اثبات وثاقت مسعده بن صدقه بود و نوبت به این استدلال رسیده بود که مسعده بن صدقه با مسعده بن یسع متحد است و از طرف دیگر درباره مسعده بن یسع روایتی وارد شده است که دلالت بر حُسن حال وی یا وثاقت وی و بلکه بالاتر از وثاقت می‌کند و از این رو وثاقت و اعتبار مسعده بن صدقه ثابت خواهد شد.

گفته شد این استدلال دو مقدمه دارد. مقدمه اول اثبات اتحاد بود که مورد بررسی واقع شد و نتیجه آن بررسی این شد که این اتحاد ثابت نمی‌باشد و بلکه عدم اتحاد ثابت می‌باشد یعنی می‌دانیم که متحد نیستند و متعد می‌باشند نه اینکه مردد هستیم که متحد هستند یا متحد نیستند.

اما بررسی مقدمه دوم: (1:48)

مقدمه دوم این بود که روایتی وجود دارد که بر وثاقت مسعده بن یسع و بلکه فوق وثاقت وی دلالت می‌کند و آن روایت چنین است:

«أَبُو بَكْرٍ الْخَلَّالُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى الْقَطَّانِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ حَدَّثَنَا مَسْعَدَةُ بْنُ الْيَسَعِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عِ إِيَّيْ وَ اللَّهِ لِأُحِبَّكَ فَأَطْرَقَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ صَدَقْتَ يَا أَبَا بَشِيرٍ سَلْ قَلْبَكَ عَمَّا لَكَ فِي قَلْبِي مِنْ حُبِّكَ فَقَدْ أَعْلَمَنِي قَلْبِي عَمَّا لِي فِي قَلْبِكَ.» [1]

امام علیه السلام فرمودند که اگر می‌خواهی بدانی که در قلب من نسبت به تو حبّ وجود دارد، از قلب خود بپرس از حبّی که برای تو نسبت به من وجود دارد و با مراجعه به قلب خود می‌توانی به دست آوری که چه مقدار در قلب من حبّ نسبت به تو وجود دارد چون من نیز از همین طریق فهمیدم که تو راست می‌گویی یا خیر. به قلب خود مراجعه کردم و دیدم که تو را دوست دارم و از این طریق فهمیدم که تو نیز مرا دوست داری.

یکی از سرمایه‌های بزرگی هر انسانی حبّ آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد که علاوه بر اینکه در قرآن شریف اجر رسالت همین قرار داده شده، به حسب روایات متضافره آمده است: «من أحبّ شیئا حشره الله معه» و اگر ما حبّ این اولیاء الهی را داشته باشیم انشا الله حشر با آنها خواهد بود و حشر با آنها دارای همه چیز می‌باشد مانند سعادت‌مندی‌ها و نیل به فیوضات و کمالات.

مدعی دلالت این روایت بر وثاقت می‌گوید که اگر حبّ امام صادق علیه السلام نسبت به کسی ملازمه دارد با اینکه آن شخص فاسق نمی‌باشد زیرا امام علیه السلام شخص فاسق را دوست ندارد. پس ایشان شخصی است که متحرز از کذب و فسق است و چنین شخصی قهرا عادل خواهد بود و این مانند این است که مرحوم نجاشی ره در باره یک راوی فرموده باشد: عادل، عدل.

اشکالات مقدمه دوم: (5:06)

به این استدلال وجوهی از مناقشات وجود دارد که باید مورد بررسی واقع شود.

اشکال اول: فرمایش مرحوم محقق خوئی

سند این روایت مشتمل بر «أَبُو بَكْرٍ الْحَبَالُ» و «مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى الْقَطَّانِ الْمَدَائِنِيُّ» است که اینها از مجاهیل هستند زیرا در کتب رجالی درباره آنان مطلبی گفته نشده است و بدین جهت سند حجت نمی‌باشد.

جواب اشکال اول: (5:57)

قبول داریم که سند مشتمل بر چنین افرادی است ولی این روایت در کتاب کافی نقل شده است و بنابر نظر مختار مشمول شهادت مرحوم کلینی ره بر صدور روایات کتابش از معصوم علیه السلام می‌باشد. بنابراین از باب اخذ به شهادت ایشان روایت معتبر خواهد شد ولو برخی از افراد سند برای ما مجهول باشند.

اشکال دوم: فرمایش مرحوم محقق خوئی (6:29)

کسی که این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند خود مسعده بن صدقه می‌باشد و در این صورت دور پیش می‌آید زیرا اثبات وثاقت مسعده بن صدقه متوقف است بر این که برای ما ثابت شود که این کلام از امام علیه السلام صادر شده باشد و ثبوت صدور این کلام از امام علیه السلام متوقف بر این است که وثاقت مسعده بن صدقه برای ما قبلاً ثابت شده باشد.

جواب اشکال دوم: (7:20)

این اشکال بنابر مبنای ما مندرج است زیرا ما برای اثبات صدور این کلام از امام صادق علیه السلام استناد به سخن خود مسعده بن صدقه نمی‌نمائیم بلکه استناد به شهادت مرحوم کلینی می‌نمائیم که این مضامین از امام صادق علیه السلام صادر شده است. مرحوم کلینی در دیباچه شهادت داده است که تمام روایات کتاب کافی صحیح هستند یعنی از معصوم علیه السلام صادر شده است نه به معنای اصطلاحی که از قرن هشت یا نه درست شده است بلکه مقصود معنای لغوی است. روایت صحیح است یعنی برای بیان حکم واقعی از معصوم علیه السلام صادر شده است.

پس بنابر مبانی مرحوم خوئی هر دو اشكال ایشان تمام است و اگر مبنای مختار را قبول داشته باشیم هر دو اشكال ایشان ناتمام خواهد بود.

اشكال سوم: اشكال دلالی (9:37)

قبول می‌کنیم که این روایت از جهت سند اشكال اول و دوم را ندارد و از این رو ثابت است که امام صادق علیه السلام به مسعده بن صدقه فرموده‌اند که من تو را دوست دارم ولی ممکن است اشكال شود که این مفاد دلالت بر وثاقت ایشان نمی‌نماید زیرا امام علیه السلام همه را دوست دارد ولو شیعیان گنهکار را و ائمه علیهم السلام به حال شیعیان گنهکار خود غصه می‌خورند و در روایات مبارکات امیدهای فراوانی برای شیعیان می‌باشد و فرموده‌اند که در قیامت با شفاعت شما را نجات خواهیم داد و ما از برزخ شما می‌ترسیم که در برزخ شفاعت خیلی کم رنگ‌تر از قیامت می‌باشد. پس از روایات به دست آورده می‌شود که شیعه مورد علاقه‌مندی ائمه علیهم السلام می‌باشد ولو اینکه گنهکار باشد و از این رو از حبّ حضرت علیه السلام وثاقت وی به دست آورده نمی‌شود مخصوصاً که فسق‌ها با هم تفاوت دارند و اگر کسی إضلال ناس ننماید دلیل نداریم که آن کس محبوب ائمه علیهم السلام نیستند.

(داستان: (11:45)

آقای ابوی دام ظلّه نقل می‌فرمودند که یک آقای که طلبه فاضلی شمرده می‌شد نقل کرده بود که من یک سفری به مشهد مشرف می‌شدم. در کویه قطار اتفاقاً خانمی در این کویه بود که بی‌حجاب بود و در این سفر مبتلا به نظر حرام شدم و وقتی مشرف به مشهد شدم پیش خداوند متعال و حضرت امام رضا علیه السلام خیلی شرمنده بودم که در این سفر زیارتی مبتلا به این گناه شده‌ام. رفتم نماز مغرب و عشاء مرحوم محقق آیه الله العظمی میلانی که ایشان در صحن آزادی اقامه نماز می‌کردند و ما هم بارها به ایشان در آن صحن اقتدا کرده بودیم و تابستان‌ها نیز مرحوم علامه طباطبائی مشرف به مشهد می‌شدند و ایشان مقید بود که به نماز مرحوم محقق آیه الله العظمی میلانی شرکت نمایند و بنده خودم دیده بودم که ایشان به نماز مرحوم محقق آیه الله العظمی میلانی می‌آمدند و بعد از نماز معمولاً مرحوم محقق آیه الله العظمی میلانی و مرحوم علامه طباطبائی در صحن امام خمینی که تردد آنچنانی در آن موقع نداشت و دارای باغچه و گل و گیاه بود، یک فرشی می‌انداختند و چند دقیقه‌ای با هم می‌نشستند و این آقای فاضل گفت که من هم خدمت آن دو بزرگوار رفتم و سه نفری نشسته بودیم و همینطور در قلم شرمندگی و ناراحتی وجود داشت. مرحوم محقق آیه الله العظمی میلانی به بنده رو کردند و فرمودند گاهی فعل انسان بد است ولی خود شخص محبوب باشد نزد خداوند متعال و حضرت امام رضا علیه السلام و با این سخن مرا تسلی دادند که گاهی ارتکاب یک گناه باعث نمی‌شود که آن فرد دیگر در نزد امام علیه السلام محبوب نباشد و این کرامتی بود برای مرحوم محقق آیه الله العظمی میلانی که به ضمیر این شخص اطلاع پیدا کرده و وی را آرام کرده بودند).

اشکال چهارم: اشکال دلالتی (14:50)

بر فرض که این روایت دلالت بر عدم فسق وی نماید زیرا امام علیه السلام شخص کذاب و دروغگو را دوست ندارد ولی با این بیان ثابت می‌شود که وی تعمد بر کذب ندارد ولی وثاقت دو مقوم دارد که یک مقوم این است تعمد بر کذب ندارد و مقوم دوم این است که ضبط متعارف دارد. اگر شخصی دروغگو نیست و خیلی با تقوی می باشد ولی کثیر السهو و النسیان می باشد یعنی بدون تعمد سخنان را کم و زیاد می‌کند، این شخص ثقة نمی‌باشد. اگر درباره کسی گفته شد که ثقة نیست به این معنا نیست که وی شخص فاسقی است بلکه ممکن است شخص درستی باشد ولی دستگاه حافظه وی اختلال دارد لذا نمی‌توان به سخنان وی اعتماد داشت و در ما نحن فیه ولو این روایت عدالت بر عدم فسق وی نماید ولی دلالت بر نداشتن اختلال در حافظه ندارد و امام صادق علیه السلام اینگونه نیستند که افراد دارای این بیماری روانی را دوست نداشته باشد.

جواب اشکال چهارم: (16:55)

قبول داریم که این روایت دلالت بر اختلال نداشتن حافظه نمی‌نماید ولی این روایت یک رکن از مقومات وثاقت را که تحرز از کذب باشد درست می‌نماید و ما مقوم دوم را با اصالت سلامت ثابت می‌نمائیم و از ضمّ روایت به این اصل وثاقت وی ثابت خواهد شد.

اصالت سلامت این است که چون تکویناً متعارف مردم دارای دستگاه حافظه متعارف هستند، بنابراین تا زمانی که خلاف آن ثابت نشود، عرف و عقلاء بنا بر این می‌گذارند که حافظه وی درست می‌باشد و از این این‌گونه نیست که وقتی می‌خواهند مطلبی را به کسی بگویند از وی بپرسند که آیا آلتزایمر ندارید؟ شما کثیر السهو و النسیان نیستید؟ چون ظاهر حال این است که وی اینچنین شخصی نمی باشد مگر اینکه خلاف آن ثابت شود و مقصود از ظاهر حال این است که چون غلبه بر آن طرف می‌باشد و «الظنُّ یُلْحِقُ الشَّيْءَ بِالْأَعْمِ الْأَغْلَبِ» و لذا در سلامت از غیر ناحیه حفظ نیز چنین است مثلاً انسان جنسی را می‌خرد و در آن موقع با بایع شرط نمی‌کند که جنس سالم است یا نه زیرا اصل بر سلامت می‌باشد البته در اینجا یک شرط ارتکازی وجود دارد که اگر سالم نباشد حق خیار فسخ دارم ولی مورد سوال واقع نمی‌شود و بنابر سلامت آنها گذاشته می‌شود.

(سوال شاگرد زید عزه: ضابط بودن را به کثیر السهو نبودن معنا می‌فرمائید یا کثیر الدقه بودن؟)

جواب استاد دام ظلّه: کثرت سهو نداشتن ملازمه دارد با تحفظ داشتن. وقتی نسیانش زیاد نبود پس تحفظ می‌کند بر آنچه شنیده و بر آنچه می‌خواهد نقل نماید. مانع این است که سهو وی زیاد باشد و در کتب رجال گفته می‌شود «مُخَلِّطٌ» یعنی دستگاه حافظه‌اش مشکل دارد و نتیجه آن این است که قاطبی می‌کند و این حرف را در جای دیگر و یا در جواب سوال دیگر بگوید اگر چه «مُخَلِّطٌ» نیز گفته می‌شود یعنی قاطبی می‌کند. پس همین حافظه معمولی داشتن ضبط است و بیشتر از این لازم نیست.)

پس مهم اشکال اول است که این روایت اثبات نمی‌کند تحرز از کذب را دارد بلکه ممکن است تحرز از کذب نداشته باشد و گاه‌گاهی دروغ هم می‌گوید ولی امام صادق علیه

السلام وی را دوست داشته باشد زیرا شیعه نابی است به این معنا که در عقیده به شیعه مستقیم و مستحکم است ولی در اثر هوای نفس گناهانی را مرتکب شود.

اشکال پنجم: اشکال دلالی (30:24)

امام صادق علیه السلام این فرمایش را چه زمانی فرموده و ایشان که این فرمایش امام علیه السلام را برای دیگری نقل می‌کند چه زمانی بوده است زیرا ممکن است این آقا قبل کاذب بوده و وثاقت نداشته و بعد توبه کرده و انسان درستی شده است و امام صادق علیه السلام در این زمان می‌فرماید که من تو را دوست دارم و ممکن است در زمان فرمایش امام صادق علیه السلام شخص درستی بوده است لذا امام علیه السلام فرموده که تو را دوست دارم و بعد در وی انقلاب ایجاد شده و شخص بدی شده است و این روایت را در زمان دوم برای دیگران نقل کرده است. اگر مرحوم شیخ طوسی بفرماید این شخص ثقة است یعنی الان ثقة است و چون زمان صدور این روایت و نیز زمان صدور آن روایتی که برای بحث می‌خواهیم به آن استدلال کنیم برای ما روشن نیست، آیا قبل از نقل این فرمایش امام علیه السلام است یا بعد از این فرمایش؟ از زمانی که امام صادق علیه السلام فرمودند تو را دوست دارم می‌گوئیم این شخص وثاقت دارد ولی این سخن اثبات نمی‌کند که وی از اول شخص خوبی بوده است گرچه بعد را هم ثابت نمی‌کند مگر اینکه استصحاب کنیم. این فعل جوانحی که حَبَّ باشد مانند شهادت نیست که اثبات وثاقت از اول نماید بلکه یک فعل است و لازمه این فعل این نیست که از اول این شخص فاسق نباشد و شاید روایت مورد بحث قبل از این کلام امام صادق علیه السلام از مسعده صادر شده باشد.

اگر بدانیم که این روایت مورد بحث را مسعده بعد از فرمایش امام صادق علیه السلام نقل کرده است، می‌گوئیم که قبل از نقل این روایت مورد بحث آدم ثقه‌ای بوده است و بعد شک داریم که هنگام نقل روایت مورد بحث از وثاقت افتاده است یا خیر استصحاب بقاء موضوع می‌کنیم و این استصحاب نیز استصحاب حکمیه نمی‌باشد و مثبت نیز نمی‌باشد. موضوع حجیت ترکیب شده از گفتن و ثقه بودن که گفتن را به این سند احراز کرده‌ایم و ثقه بودن را با استصحاب ثابت می‌کنیم.

این یک قاعده کلیه است که در مواردی اگر بخواهیم با این امور وثاقت را اثبات کنیم نه به قول رجالیون که بعداً می‌گویند فلان شخص ثقه می‌باشد، مبتلا به این اشکال نیز می‌باشد.

اشکال ششم: (30:18)

این سخن با بتری بودن که مرحوم کنشی فرموده و یا عامی بودن مرحوم شیخ طوسی فرموده‌اند چگونه سازگاری دارد. آیا امکان دارد امام علیه السلام بطری یا عامی را دوست داشته باشد.

در آینده جواب خواهیم داد که مسعده بن صدقه عامی بتری غیر از مسعده بن صدقه‌ای است که از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشد.

راه هشتم: (33:43)

مسعده بن صدقه با مسعده بن زیاد متحد است و مرحوم نجاشی درباره مسعده بن زیاد فرموده است:

«1109 مسعده بن زیاد الربعی

ثقة، عین، روی عن أبی عبد الله علیه السلام. له کتاب فی الحلال و الحرام مبوب. أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا أحمد بن محمد الزراری قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحمیری قال: حدثنا هارون بن مسلم، عن مسعده بن زیاد بكتابه.» [2]

پس این راه نیز دارای دو مقدمه می‌باشد. مقدمه اول این است که مسعده بن صدقه با مسعده بن زیاد متحد است و مقدمه دوم این است که مرحوم نجاشی درباره مسعده بن زیاد فرموده است: «ثقه، عین» و نتیجه این می‌شود که مسعده بن صدقه ثقه است. درباره مقدمه دوم اشکال وجود ندارد و تمام کلام در مقدمه اول می‌باشد.

توضیح مقدمه اول: (35:27)

مجموع استدلال بزرگان برای اثبات مقدمه اول دو راه می‌باشد.

راه اول:

سندی در کتاب کافی وجود دارد که چنین است: «مسعده بن صدقه عن زیاد» و استظهار شده است که این کلمه «عن» مصحّف و محرّف از کلمه «بن» است و نتیجه این می‌شود: «مسعده بن صدقه بن زیاد» و از این رو دانسته می‌شود که پدر «مسعده»، «صدقه» بوده و جدّ «مسعده»، «زیاد» بوده لذا گاهی در اسناد «مسعده» را به پدرش اسناد می‌دهند و می‌گویند: «مسعده بن صدقه» و گاهی به جدّش نسبت می‌دهند و می‌گویند: «مسعده بن زیاد».

این استدلال را برخی از آقایان در مجله فقه اهل بیت جلد 27 صفحه 33 بیان کرده‌اند و صاحب این مقاله را هم نمی‌شناسم.

اشکالات راه اول: (37:14)

اشکال اول:

در یک نسخه «مسعده بن صدقه عن زیاد» وجود دارد و شما استظهار می‌فرمائید که این کلمه «عن» باید کلمه «بن» باشد و سپس براساس این فرموده این ساختمان را می‌سازید در حالی که برای استظهار خود دلیل ذکر ننموده‌اید. مگر اشکال دارد که «مسعده بن صدقه» از یک «زیادی» روایت نقل نماید.

اشکال دوم: (38:14)

بعد از اینکه در کتاب رجال مرحوم نجاشی اول «مسعده بن صدقه» است و درباره وی سخن خود را مرحوم نجاشی فرموده است و سپس عنوان دیگری به نام «مسعده بن زیاد ربیع» درست کرده و برای وی مطالبی را فرموده است یعنی مرحوم نجاشی شهادت می‌دهد که این دو عنوان برای دو نفر می‌باشد و ما در مقابل این شهادت نمی‌توانیم بگوئیم که از یک نسخه‌ای در کتاب کافی استظهار کنیم که به جای «عن» باید «بن» باشد و بعد در مقابل این بزرگ ایستاده و بگوئیم که این دو عنوان برای یک نفر می‌باشد و مرحوم نجاشی اشتباه کرده است. ظاهراً این نسخه هم باید یک نسخه نادری باشد زیرا مرحوم محقق خوئی در معجم رجال الحدیث در بخش اختلاف نسخ، متعرض این نسخه نشده است.

راه دوم: (39:57)

برخی از بزرگان این مطلب را نقل کرده‌اند و کأنّ مستند ایشان می‌باشد و آن عبارت است از این که ما روایاتی داریم که عین آن روایت در یک جا به عنوان «مسعده بن زیاد» نقل شده و در جای دیگر به عنوان «مسعده بن صدقه» و این نشان دهنده این است که این دو یک نفر می‌باشند.

اشکال راه دوم: (49:19)

در جلسه قبل گفته شد که چند روایت اینچنینی موجب نمی‌شود اتحاد این دو برای ما ثابت شود زیرا ممکن است هر دو در مجلس حضور داشته باشند زیرا هر دو معاصر هستند و نیز ممکن است نسخ یا روات در این مسعده‌ها دچار اشتباه شده باشند آن هم در مقابل تصریح مرحوم نجاشی و مرحوم شیخ طوسی و تصریح مرحوم برقی بر تعدد صاحبان این عناوین لذا این مطالب نمی‌تواند وجه باشد برای رفع ید از این تصریح بزرگان.

[1]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 652

[2]. رجال النجاشی، ص: 415